

Thinking on the Role of the Separatists in Weakening and Falling of the Samanid Regime

Jafar Nouri *

Assistant Professor, Department Iranology, Faculty Humanities, University meybod, Meybod, Iran, nouri.jafar21@yahoo.com

Abstract

Sepahsalar's (Separatists) position was the highest military authority in the Samanid regime, and in fact the commander of the Samanid militia. In the first chapter of the rule of the Samanids (from Amir Ismail to Amir Nasr 279-331 AH), which was the era of the authority of the Samanid emirs, they had a dim role in the changes. But, from the time of the Noah until the fall of the Samanid regime, which is the era of weakness and degeneration of the Samanids, Separatists became the most important pillar of power and power relations in the rule of the Samanids due to the expansion of power and influence. In fact, during this period, in addition to their authority, the command and control of the Samanid army, they intervened in matters such as the conflicts and the challenges of succession, dismissal and installation of ministers. The consequence of these interferences was turmoil and, finally, the weakening of the Samanid government. In addition, with the help of Buyids, the Separatists provided Buyids with interference in the internal affairs of the Samanids and imposed final blows on the body of the Samanid regime. In this research, the attempt is made to consider and evaluate the role and effect of the Separatists in the gradual decline and, eventually, the collapse of the Samanid regime. Therefore, using a descriptive-analytical method, the validity of this proposition is measured, which played the greatest role in the continuation of the declining trend of the Samanids from the middle of this dynasty to the end by the Separatists.

Keywords: Separatists, The Fall of Samanids, Samani Emirs, Ministers, Buyids

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره چهارم (پیاپی ۴۰)، زمستان ۱۳۹۷، صص ۹۹-۱۱۳
تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۴/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۰۵

تأملی بر نقش سپهسالاران در تضعیف و سقوط حکومت سامانیان

جعفر نوری*

چکیده

منصب سپهسالار عالی‌ترین مقام نظامی حکومت سامانیان و در واقع، فرمانده لشکریان سامانی بود. در دوره نخست حکومت سامانیان که دوران اقتدار امیران سامانی بود، یعنی از زمان امیر اسماعیل تا زمان امیر نصر (۲۷۹ تا ۳۳۱ ق/۸۹۳ تا ۹۴۲ م)، سپهسالاران در تحولات نقش کم‌رنگی داشتند؛ اما از دوران امیر نوح تا سقوط حکومت سامانی که دوران ضعف و انحطاط سامانیان محسوب می‌شود، به علت ازدیاد قدرت و نفوذ سپهسالاران، در تحولات و مناسبات قدرت حکومت سامانیان آنها به مهم‌ترین رکن تبدیل شدند. در واقع در این دوره، سپهسالاران علاوه بر حوزه اختیارات خود، یعنی مدیریت و فرماندهی ارتش سامانی، در اموری همچون منازعات و چالش‌های جان‌شینی و نیز عزل و نصب وزیران دخالت می‌کردند. پیامد این دخالت‌ها نابسامانی و آشفتگی امور و در نهایت، تضعیف حکومت سامانی بود. علاوه بر آن سپهسالاران با استمداد از آل‌بویه، در روند موضع‌گیری علیه امیران و وزیران سامانی، زمینه دخالت آل‌بویه را در امور داخلی سامانیان فراهم کردند و ضربه‌های نهایی را بر پیکره حکومت سامانی وارد کردند. باید در نظر گرفت که در تداوم روند رو به افول قدرت سامانیان، از اواسط عمر این سلسله تا پایان آن، سپهسالاران بیشترین سهم را داشته‌اند؛ بنابراین در این پژوهش نقش و تأثیر سپهسالاران در افول تدریجی و سرانجام سقوط حکومت سامانی ارزیابی می‌شود و به روش توصیفی-تحلیلی صحت این گزاره سنجیده می‌شود.

واژه‌های کلیدی: سپهسالاران، سقوط سامانیان، امیران سامانی، وزیران، آل‌بویه

* استادیار گروه آموزشی ایران‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه میبد، میبد، ایران (نویسنده مسئول)، nouri.jafar21@yahoo.com

مقدمه

دولتی نظامی و مبتنی بر لشکرکشی‌های بزرگ در بیرون از مرزهای ایران یا حتی علیه رقبای داخلی در غرب و جنوب خراسان دانست. با شروع دوره دوم این حکومت داستان دیگری آغاز شد که بر اساس آن، نظامیان و در رأس آنها سپهسالار به جایگاهی بسیار پراهمیت‌تر و پرنفوذتر و تأثیرگذارتر دست یافت. گذشته از علت‌های تحول در ارتقای جایگاه سپهسالار، آنچه نمایان بود از همین دوره میانی حکومت سامانیان، سپهسالاران به شکل‌های گوناگون دست‌اندرکار تضعیف و افول قدرت این دولت شدند.

در این پژوهش تلاش شده است نفوذ عمیق سپهسالاران در سازوکار سیاست و قدرت حکومت سامانیان بررسی شود و به این پرسش پاسخ داده شود که سپهسالاران چگونه تضعیف حکومت سامانی و درنهایت، سقوط این سلسله را باعث شدند.

فرضیه اساسی این پژوهش که در راستای اثبات یا رد آن گام برداشته می‌شود این است که تسلط تدریجی ترکان در ارتش سامانی، در نیمه دوم آن حکومت، جایگاه سپهسالار را در حکم فرمانده ارتش سامانی تقویت کرد؛ بنابراین سپهسالاران در پرتو رویارویی با امیران سامانی و وزیران آنها، زمینه‌های آشفتگی و ضعف را در حکومت سامانی پدید آوردند و از راه همکاری با آل‌بویه، رقیب سامانیان، ضربه‌های نهایی را بر پیکره حکومت سامانی وارد کردند و سبب سقوط حکومت سامانی شدند.

پیشینه پژوهش

درباره سپهسالاران عصر سامانی و نقش آنها در تحولات، به صورت تکنگاری، بررسی‌های پراکنده‌ای صورت گرفته است؛ از جمله باید به مقاله فروزانی «سی سال سپهسالار؛ علل استمرار سی ساله قدرت

حکومت سامانیان در ایران، فارغ از نقش موفقیتی که در احیای فرهنگ ایرانی داشت، از زوایای دیگری نیز اهمیت‌های درخور تأملی داشت؛ برای مثال، یکی دیگر از ابعاد اهمیت حکومت سامانی در تاریخ ایران را می‌بایست در جایگاه آنان در حکم بخشی از مهم‌ترین مدافعان مرزهای شرق ایران در ابتدای قدرت‌گیری و البته در نقش جهادگران ادوار بعدی جست‌وجو کرد. نقشی که جایگاه سامانیان را به‌مثابه یک نیروی نظامی همواره درگیر با سرزمین‌های کافر برجسته می‌کند.

ماهیت نظامی حکومت سامانیان، در قیاس با حکومت بعدی یعنی غزنویان، به هیچ وجه آن گستردگی و اعمال نفوذ چشمگیر را نداشت؛ همچنین سامانیان هیچ‌گاه مانند درگیری‌هایی که سلاطین غزنوی در مرزهای شرقی و به‌خصوص در هندوستان به انجام رساندند، سنت جهادی از خود برجای نگذاشتند. با وجود این، ارتش و دستگاه نظامی این حکومت نیز در آنچه به درگیری‌های ابتدایی با مناطق ترکستان و نیز با آل‌بویه و صفاریان و علویان طبرستان مربوط می‌شد، ارتش ضعیف و ناتوانی محسوب نمی‌شد. به‌زودی و پس از تأسیس رسمی حکومت سامانیان در زمان امیر اسماعیل سامانی (۲۹۵ تا ۳۳۴ ق/۹۰۸ تا ۹۴۵ م)، روحیه نظامی‌گری آنان تا حدودی کم‌رنگ‌تر شد و با تمرکز بیشتر بر احیای وجوه ایرانگرایی، جای خود را به رویکردی فرهنگی داد.

درگیری‌های ارتش سامانی در مرزهای شرقی و تداوم سنت برده‌گیری این امیران در تمامی این دوره‌ها به قوت ادامه پیدا کرد؛ اما دست‌کم تا دوره دوم حکومت این خاندان، یعنی پس از دوره منصور بن نوح (۳۵۰ تا ۳۶۵ ق/۹۶۱ تا ۹۷۶ م)، نمی‌توان سامانیان را

اهمیت دارد که هم وجوهی از تنوع و تکثر را در این نهاد پراهمیت نمایان می‌کند و هم چگونگی تسلط تدریجی ترکان را در ارتش سامانی نشان می‌دهد. تسلطی که در نهایت به قدرتمند شدن سپهسالاران انجامید؛ همچنین نحوه اعمال قدرت سپهسالار، در جایگاه عالی‌ترین مقام نظامی را بر این نهاد مهم آشکار می‌کند. در واقع، این تأمل نشان می‌دهد این ساختار نظامی که بر جذب نیروهای متعدد از نژادهای متکثر مبتنی بود و نیز به جذب و وسیع بردگان ترک متکی بود، چگونه در درون خود مهم‌ترین عوامل تضعیف ساختار سیاسی سامانیان را بازتولید کرد. در نهایت، درون همین نظم مستقر در نهاد ارتش عناصری تربیت یافتند که بیش‌ازپیش وجهه نظامی گری و طغیان و شورش را در حکومت سامانیان تقویت کردند و بر دوش این دولت منسجم، هزینه‌های فراوانی تحمیل کردند.

ساختار ارتش سامانی به صورت کلی با نام دیوان جیش سازماندهی می‌شد. باسورث معتقد است در این ساختار نظامی، سلطان خود کار بازدید و سان سپاه را انجام می‌داد. لشکر از برابر سلطان می‌گذشت و او با سر مهمیز، آنان را شمارش می‌کرد (باسورث، ۱۳۷۲: ۱۲۲). «در رأس این دیوان عارض قرار داشته است و تأدیه مواجب سپاه و نظارت و مرتب و منظم بودن وضع آن جزو وظایف عارض بوده است. معمولاً نام سربازان را در جریده عرض ضبط می‌کردند که نسخه ای از آن نزد عارض و دیگری در دیوان رسالت بود. برای غلامان جریده جداگانه‌ای وجود داشت. نمونه بی واسطه این جریده عرض احتمالاً دفتر ثبت ویژه دولت سامانی بود که جریده *السوداء* نام داشت و در آن اسامی انساب و وضعیت جسمانی و القاب سربازان ثبت می‌گردید» (باسورث، ۱۳۷۲: ۱۲۲).

سپهسالار ناصرالدوله ابوالحسن سیمجور» (۱۳۸۵) و مقاله روستا «امرای محلی چغانی» (۱۳۸۸) اشاره کرد که تنها اقدامات یک یا دو تن از سپهسالاران عصر سامانی را بررسی کرده‌اند. علاوه بر تکنگاری‌ها، محسن مرسلپور نیز در مقاله «بررسی سپاه و سپهسالار در دوره سامانیان» (۱۳۹۶) سپاه سامانی و عناصر تشکیل دهنده آن و در نهایت چگونگی غلبه تدریجی ترکان در سپاه سامانی را واکاوی کرده است. با وجود این، در باب نقش سپهسالاران در سقوط حکومت سامانی، تاکنون پژوهش مستقل و روشمندی صورت نگرفته است. در واقع، این پژوهش بر آن است با نگاه کلان و با بررسی اقدامات تمام سپهسالاران عصر سامانی، نقش آنها را در سقوط حکومت سامانی تشریح کند. علاوه بر مقاله‌های ذکر شده، کتاب‌هایی که درباره حکومت سامانی به صورت کلی پژوهش کرده‌اند در لابه‌لای حوادث عصر سامانی، به سپهسالاران و نقش آفرینی آنها در تحولات اشاره کرده‌اند.

روش پژوهش

این پژوهش از نوع پژوهش‌های تاریخی است که با روش و رویکرد توصیفی تحلیلی سامان یافته و برای گردآوری اطلاعات از شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است.

ساختار ارتش سامانی و فرایند قدرت‌گیری

تدریجی سپهسالاران

برای تبیین منصب سپهسالاری و ارزش و اهمیت جایگاه آن در دولت سامانیان، نخست باید ساختار کلی‌تر ارتش سامانی را بررسی کرد. این اشاره کوتاه به ساختار ارتش سامانیان در این پژوهش از آن رو

هسته اصلی ارتش سامانیان از چهار گروه تشکیل شده بود:

غازیان یا مطوعه نخستین گروهی بودند که در تشکیل ارتش سامانی نقش مؤثری داشتند. آنها افرادی بودند که به صورت داوطلبانه گروه‌های نظامی تشکیل می‌دادند و در مرزهای اسلامی با کفار جنگ می‌کردند و چون این عمل آنها جهاد در راه خدا محسوب می‌شد، نام غازیان نیز به آنان اطلاق شده است (ترکمنی آذر، ۱۳۸۵: ۱۱). با توجه به اینکه ماورالنهر در سرحد جهان اسلام و در مرز با کفار واقع شده بود، غازیان از مناطق مختلف جهان اسلام به این منطقه می‌آمدند و با تجمع در این منطقه، بر جریان‌ها و تحولات منطقه تأثیرگذار بودند. در واقع سامانیان نخست خود در جایگاه فرمانده غازیان، به عرصه سیاسی و نظامی ماورالنهر ورود کردند و در ابتدای حکومت، هسته اصلی سپاه آنها بر غازیان متکی بود. نرشخی اشاره می‌کند در نخستین رویارویی‌های امیر اسماعیل و امیر نصر سامانی، بخشی از سپاهیان امیر نصر را غازیان سمرقندی تشکیل داده بودند (نرشخی، ۱۳۵۱: ۱۱۲ و ۱۱۶).

در ابتدای حکومت سامانی، غازیان نخستین و مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده سپاه سامانی بودند؛ اما با اسلام‌پذیری تدریجی ترک‌ها، غازیان کارکرد اصلی خود را در نقش جهادگردان با کفار از دست دادند و عده‌ای کمی از آنها به لشکریان سامانی پیوستند و عده‌ای دیگر به سایر سرحدات اسلامی در مرزهای روم شرقی روانه شدند (مرسلپور، ۱۳۹۶: ۳۱ و ۳۲).

دهقانان دومین گروه تشکیل‌دهنده ارتش سامانیان بودند. خاندان سامانی خود از دهقانان منطقه ماورالنهر بودند و سایر دهقانان منطقه از آنها حمایت می‌کردند. در دوره نخست این حکومت، یعنی از زمان امیر اسماعیل تا امیر نصر، دهقانان به همراه غازیان هسته

اصلی سپاه سامانی را تشکیل می‌دادند. این دو گروه در نبردهای ابتدایی سامانیان با رقیبان نقش مهمی ایفا می‌کردند. اما در نیمه دوم حکومت سامانیان، یعنی از دوران امیر نصر به بعد، دهقانان متأثر از حضور ترکان، از ساختار سپاه سامانی حذف شدند.

حذف دهقانان از ساختار ارتش و قدرت حکومت سامانی علت‌های متعددی داشت؛ از جمله آنکه سامانیان برای تمرکزگرایی تلاش نافرجامی کردند که به علت موقعیت طبیعی و اقلیمی منطقه ماورالنهر و گستردگی جغرافیایی مناطق مختلف ماورالنهر از هم، این تمرکزگرایی به نتیجه دلخواه منتهی نشد؛ علاوه بر آن، سامانیان خود از دهقان‌زادگان بودند و قدرت‌گیری دهقانان ممکن بود در قدرت برای آنان هسته‌های رقیب ایجاد کند. بنابراین حاکمان سامانی به علت بی‌اعتمادی به دهقانان و در راستای کاهش اقتدار آنها، به غلامان ترک میدان دادند و به تدریج، به حذف دهقانان از ارتش سامانی اقدام کردند (فروزانی، ۱۳۸۱: ۶۳؛ بارتولد، ۱۳۵۹: ۱/۴۵۹).

دیلمیان از دیگر گروه‌های تشکیل‌دهنده ارتش سامانی بودند. در جریان نبرد سامانیان با علویان طبرستان در خراسان و شکست علویان بود که بسیاری از دیلمیان به سپاه سامانی پیوستند (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۱۶/۱). ماکان کاکي، اسفاربن‌شیرویه، مرداویج و حتی خود سرداران بویه از جمله دیلمیانی بودند که در سپاه سامانی حضور داشتند. با وجود این در دوره دوم حکومت سامانی، دیلمیان به یک‌باره از ساختار ارتش سامانی حذف شدند و منابع نامی از آنها به میان نمی‌آورند (مرسلپور، ۱۳۹۶: ۳۳ و ۳۴).

ترکان چهارمین گروه تشکیل‌دهنده ارتش سامانی بودند. امیران سامانی از همان ابتدا و از دوران امیر اسماعیل سامانی به صورت مکرر به قلمرو ترکان

فرماندهان ارتش به علت تسلط نداشتن کافی بر سپاهیان زیر فرمان خود، چندان قدرتمند نبودند؛ اما در نیمه دوم حکومت سامانی، ارتش نامتجانس جای خود را به ارتشی یکدست و متشکل از غلامان ترک داد و این امکان را برای سپهسالار فراهم کرد تا به دور از مناقشات قومی و گروهی در میان سپاهیان خود، آنها را برای اهداف خود بسیج کند که این امر بر قدرت سپهسالار می‌افزود.

افزایش قدرت و نفوذ بیش از حد، سپهسالاران را بر آن داشت تا بر سایر حوزه‌های قدرت، یعنی دربار و دیوان‌سالاری، نیز اعمال نفوذ کنند و در راستای اهداف خود، امیران و وزیران سامانی را همراه و همگام کنند. این دخالت سپهسالاران و دست‌اندازی آنها به سایر حوزه‌های قدرت، سرانجام به رقابت و منازعه نهاد ارتش با دیگر نهادهای قدرت انجامید و برای حکومت سامانی، جز آشفتگی امور و نابسامانی پیامدی نداشت. در اینجا تلاش می‌شود اقدامات و دخالت‌های سپهسالاران از سه ضلع شورش علیه امیران سامانی، منازعه با وزیران و همکاری با آل‌بویه که سبب‌ساز نابسامانی در حکومت سامانی و سرانجام سقوط این سلسله شدند، تبیین و تحلیل شود.

سپاهسالاران و امیران: تأثیر جنگ قدرت بر افول

تدریجی سامانیان

آنچه از نحوه تأثیرگذاری سپاهسالاران در مناسبات قدرت، به‌ویژه در دوره دوم حکومت سامانی، مدنظر است مجموعه تلاش‌ها و تکاپوها و فعالیت‌های معطوف به قدرتی است که این مقام نظامی مقتدر انجام می‌داد و نتیجه آن در درازمدت، به تضعیف ساختار اقتدار سیاسی امرای سامانی منتج می‌شد. بر این اساس، تلاش برای برکناری امیران با همدستی

حمله می‌کردند و تعداد بسیاری از ترکان را به بردگی و اسیری می‌گرفتند. بیشتر این اسیران ترک وارد سپاه سامانی شدند و در حکم نیروی جنگی به خدمت گرفته شدند. مهارت نظامی بی‌نظیر این اسیران ترک و علاقه امیران سامانی برای ایجاد ارتشی دائمی و حرفه‌ای باعث شد غلامان ترک به‌مرور رکن اصلی ارتش سامانی شوند (فروزانی، ۱۳۸۱: ۶۳؛ sunder, 1972: 142).

همان‌گونه که ذکر شد به دنبال حذف سه گروه نخستین از ساختار ارتش سامانی، غلامان ترک به تنها عنصر تشکیل‌دهنده سپاه سامانی تبدیل شدند. علت حذف هریک از این سه گروه به این شرح بود: غازیان به علت مسلمان شدن ترک‌ها، دهقانان به علت بی‌اعتمادی حاکمان سامانی به آنها و درنهایت دیلمیان به علت کوچشان به حکومت‌های دیلمی همچون آل‌بویه و آل‌زیار. با ورود ترک‌ها به ارتش سامانی، برخی از این جنگ‌آوران ترک به‌علت لیاقت و شجاعتی که در نبردها از خود نشان دادند، به تدریج موفق شدند سلسله‌مراتب ترقی را طی کنند و به مقام فرماندهی سپاه یا سپهسالاری ارتقا یابند؛ به گونه‌ای که بیشتر سپهسالاران سامانیان، به‌خصوص در اواخر این حکومت، از ترکان بودند.

باید گفت به‌علت ترکیب گاه نامتجانس ارتش در دوره نخست حکومت سامانیان که از غازیان، دهقانان، دیلمیان و تاحدوی ترکان متشکل بود. متحد کردن ارتش زیر نظر یک فرمانده یا همان سپهسالار بسیار مشکل بود؛ زیرا ترکیب نامتجانس ارتش در درون خود، همواره رگه‌هایی از اعتراض و انتقاد را نمایان می‌کند و همزیستی و انسجام کلی این نهاد پراهمیت را به چالش می‌کشید. به این ترتیب در دوره نخست حکومت سامانیان، سپهسالاران و

دیگر دیوان‌سالاران و مقام‌های مذهبی و تلاش برای روی کار آوردن امیرانی نزدیک به خود و اقداماتی از این دست را باید در این زمره ذکر کرد. این روندی است که آغاز آن، هرچند به صورتی کم‌رنگ‌تر، از دوره امیرنصر هویدا شد.

حکومت امیر نصر دوره اوج قدرت سامانیان بود. تا پیش از اتمام این دوره و آغاز دوره تدریجی ضعف این دولت، از تلاش سپهسالاران سامانی برای تأثیرگذاری بر مناسبات درونی قدرت زمزمه‌های کم‌رنگی شنیده می‌شد. این تحول تدریجی زمانی رخ داد که نفوذ مذهب اسماعیلیه در میان بزرگان دربار بخارا و از جمله امیر نصر شایع شد. در گزارشی که خواجه نظام‌الملک نقل کرده است تأثیر احمد نخشبی، در مقام داعی اسماعیلیان، بر بسیاری از شخصیت‌های علمی سیاسی دربار سامانی به وجه عمیقی نمایان است. بنابر روایت خواجه، وظیفه احمد نخشبی این بود که «از جیحون بگذرد و به بخارا و سمرقند رود و آن مردمان را در این مذهب درآورد و می‌کوشد تا اعیان حضرت امیر خراسان نصر بن احمد را در این مذهب آورد تا کار او قوی گردد» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۳: ۲۶۶).

این تحول شگفت‌انگیز واکنش روحانیان و عالمان مذهبی بخارا و دیگر شهرهای سامانی را برانگیخت و آنان را تحریک کرد تا به منظور کنترل این فضای پرتنش، از سپاه‌سالار ارتش یاری جویند و به قول خواجه نظام‌الملک: «عالمان و قاضیان شهر و نواحی گرد آمدند و جمله پیش سپهسالاران لشکر شدند و گفتند دریابید که مسلمانی از ماوراءالنهر رفت» (نظام الملک طوسی، ۱۳۶۳: ۲۶۸). پس از آن مقرر شد یکی از سپاه‌سالاران ترک را برای جانشینی امیر نصر برگزینند و امیر سامانی را خلع کنند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۱۹/۱۰).

این اقدام شبه‌کودتا به سرعت کشف شد و سرکوب شد و پس از امیر نصر، قدرت به فرزندش نوح رسید؛ اما ظرفیتی بسیار خطرناک و البته مهم از توانایی لشکریان ترک به منظور دخل و تصرف در نهادهای قدرت سامانیان را آشکار کرد که به فاصله اندکی پس از این رویداد، به مهم‌ترین چالش در مسیر تداوم اقتدار این دولت مبدل شد.

درواقع پس از درگذشت امیر نصر سامانی، در تاریخ تحولات این دولت دوره پراهمیتی آغاز شد که در آن، مقام سپهسالار به تدریج جایگاه خود را به مثابه قدرتمندترین عنصر در درون نظام دیوان‌سالاری سامانیان مستحکم می‌کرد؛ برای نمونه، نوح بن نصر کمی پس از استقرار بر تخت حکومت با مشکلات مالی روبه‌رو شد و به افزایش میزان مالیات‌ها تا دو برابر اقدام کرد. با این همه وزیر او، الحاکم، موفق نشد توقع‌های مالی سپاهیان را برآورده کند و جان بر سر این کار گذاشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۱).

ذکر نمونه‌هایی از قدرت‌گیری سپاه‌سالاران در دوره دوم حکومت سامانی به روشنی نشان می‌دهد که روند تأثیرگذاری مخرب سپاه‌سالاران بر مناسبات قدرت چگونه افزایش یافت. این امر به شکلی بود که در برخی دوره‌ها، کنترل وضعیت موجود در عمل از دست امیر سامانی بیرون می‌رفت و سپاه‌سالار در رأس نیروهای نظامی، به قدرتمندترین عنصر دولت تبدیل می‌شد.

ابوالحسن سیمجوری یکی از نخستین امرای نظامی بود که در مقام سپاه‌سالاری سامانیان، برای نخستین بار موفق شد سنت اقتدار این مقام را به روندی عادی و بدیهی مبدل کند و الگویی از شورش، تمرد و کنش‌های گریز از مرکز را برای امرای نظامی آینده به میراث گذارد. نحوه تقابل او با مهم‌ترین ارکان دولت، یعنی امیر و وزیر سامانیان، در

الگوی پدر را به کار بست و به دوره‌ای بسیار پرتنش در تاریخ تحولات سامانیان دامن زد. با وجود این، برکناری او از مقام سپهسالاری در این ابتدای دوره دوم حکومت سامانی حاوی پیام بسیار مهم دیگری نیز بود و آن اینکه هنوز تا این زمان به صورت کامل، قدرت نظامیان و در رأس آنها سپهسالار موفق نشده بود تسلط دیوانسالاران و به طور اخص وزیر را به چالش کشد. در مواجهه با این مقام مقتدر دیوانی، این سپهسالار بود که برکنار می‌شد و شخص دیگری جانشین او می‌شد. این البته الگویی نبود که تکرارشدنی باشد؛ زیرا به تدریج و در این مواجهه، قدرت بیش از اندازه سپهسالار از مقام وزیر و امیر نیز پیش افتاد.

ابوعلی چغانی سپهسالار دیگری بود که در این دوره به مجموعه‌ای از اعتراض‌ها، تقابل‌ها، جنگ و گریزها و شورش‌ها علیه دولت مرکزی دست زد. با توجه به اقتدار فزاینده‌ای که به دست آورده بود، کنترل او برای دولت مرکزی به امری غیرممکن تبدیل شد و بر دوش امیران تضعیف‌شده سامانی هزینه‌های فراوانی تحمیل کرد. در اثر همین تحرکات بود که برای نخستین بار، سرانجام مقام سپهسالار امیر سامانی را برکنار کرد و امیر دیگری جانشین او شد. براساس آنچه منابع گزارش کرده‌اند، اختلاف‌های درونی میان نظامیان، جایگاه ابوعلی چغانی را سست کرد و از جانب دیگر، ابراهیم سیمجور در مقام جانشین او در میان نظامیان درجه پایین‌تر محبوبیتی کسب کرده بود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۰).

معلوم بود که آن سپهسالار قدرتمند به آسانی برکناری خویش را نمی‌پذیرد. امیر نوح سامانی در حالی ابوعلی چغانی، سپهسالار و حاکم خراسان، را از مقام خویش برکنار کرد که او به تازگی ری را به نام امیر نوح از تصرف رکن‌الدوله بویه‌ی خارج کرده بود.

ابتدای دوره دوم حکومت سامانیان این سپهسالار مقتدر را در کانون توجه‌ها قرار داد؛ به گونه‌ای که از همین دوره، مواجهه او با این مقام‌های درباری، چرخش وضعیت قدرت در درون نظام سیاسی سامانی را به نفع این مقام ارشد نظامی نمایان می‌کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۲۶۳؛ عتبی، ۱۳۳۴: ۵۹ تا ۶۱).

درواقع درگیری ابوالحسن سیمجوری با ابوالحسن عتبی، وزیر مقتدر سامانی، به جایی رسید که پس از اینکه برکناری ابوالحسن سیمجور از مقام سپهسالاری خراسان اعلام شد او در جواب وزیر این گونه قاطعانه جواب داده بود که «ما را ضرورتی نیست تحمل سفاهت عتبی‌کردن و مرا خود مطاوعت آل سامان چه حاجت؟» (عوفی، ۱۳۶۲: ۹۸۶). ابوالحسن تا مرز درگیری با نیروهای دولت مرکزی نیز پیش رفت؛ اما بنابر علت‌هایی این تقابل رخ نداد (عتبی، ۱۳۳۴: ۶۱ و ۶۲).

آنچه از این رویداد، به مثابه تهدیدی بالقوه رخ نمود، ظرفیتی شگفت‌انگیز از غرور و قدرت مقام سپهسالار در خراسان بود که هر لحظه ممکن بود علیه اقتدار و انسجام دولت مرکزی در این منطقه اعمال شود. اقدامات ابوالحسن سیمجور در فضای منطقه‌ای و در میان مهم‌ترین رقبای دولت سامانی در غرب، یعنی آل بویه، نیز بازتابی شگفت‌انگیز یافت. براساس آنچه عوفی گزارش می‌دهد صاحب‌بن‌عباد که در آن زمان وزارت فخرالدوله بویه‌ی را برعهده داشت، پس از اطلاع از برکناری ابوالحسن سیمجور از سپهسالاری خراسان گفته بود: «در خراسان زلزله‌ای شدید شد که هرگز ننشیند» (عوفی، ۱۳۶۲: ۹).

ابوالحسن سیمجوری پس از بیست سال از مقام سپهسالاری برکنار شد و ابوالعباس تاش جانشین او شد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۶۳). به فاصله اندکی پس از این تحولات، فرد دیگری از خاندان سیمجوری

پس از آنکه همدان و بعضی دیگر از شهرهای غربی ایران (ولایت جبال) به دست برادر ابوعلی تسخیر شد، ابوعلی علیه امیر نوح عصیان کرد (اقبال، ۱۳۸۵: ۲۳۲). او در حالی که در همدان اقامت داشت برای برکناری امیر نوح از مقام امارت از ابراهیم بن احمد سامانی، عموی امیر نوح، دعوت کرد که در موصل اقامت داشت و همراه او راهی خراسان شد (ابن اثیر، ۱۳۵۱: ۱۷۷/۱۱).

پس از ورود ابوعلی چغانی به نیشابور، سپهسالار جدید یعنی ابراهیم بن سیمجور و سردار منصور بن قراتگین به مرو و نزد امیر نوح رفتند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۱). ابوعلی از نیشابور به سوی مرو حرکت کرد و در یک فرسنگی آن شهر در ده سنگ اردو زد؛ اما امیر نوح که قدرت مقابله با او را نداشت به سوی بخارا عقب‌نشینی کرد و ابوعلی به مرو وارد شد. ابوعلی در تعقیب امیر نوح به سوی بخارا رفت و امیر نوح به طرف سمرقند فرار کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۲).

به دستور ابوعلی چغانی، در بخارا ابراهیم بن احمد به امارت برگزیده شد. از آنجا که در بخارا توطئه‌هایی برای دستگیری ابوعلی و وابستگانش در جریان بود، ابوعلی تصمیم گرفت بخارا را به آتش کشد؛ اما با مخالفت و فشار اطرافیان منصرف شد و به چغانیان بازگشت. امیر نوح (امیر حمید) پس از استقرار مجدد بر تخت حکومت، منصور بن قراتگین را به سپهسالاری انتخاب کرد و برای حمله به ابوعلی چغانی سپاهی فراهم آورد (kamoliddin, 2011: 270). ابوعلی پیش دستی کرد و از چغانیان به بلخ وارد شد و از آنجا به سوی بخارا لشکر کشید. در نبردی که در خرتنگ، روستایی در نزدیکی سمرقند، روی داد سپاه سامانی پیروز شد و ابوعلی به چغانیان بازگشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۵).

تمرد و عصیان ابوعلی چغانی در نوع خود شگفت‌انگیز بود. او برای نخستین بار موفق شده بود بر سر تقسیم قدرت، دربار مرکزی سامانی را پای میز مذاکره بنشاند و این از تحولی عظیم در مناسبات قدرت، در درون ساختار سیاسی سامانیان خبر می‌داد. گردیزی گزارش می‌دهد این مذاکرات در حالی صورت می‌گرفت که ابوعلی چغانی موفق شده بود تعدادی از امیران محلی را علیه دولت مرکزی با خود همراه کند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۴۶). معنای این کار در واقع نمایاندن قدرت برتر خود به امیر سامانی بود. امری که سرانجام دولت را به پذیرش گفت‌وگو با سپهسالار مجبور می‌کرد. نتیجه گفت‌وگو تاحدودی مشخص بود: باقی ماندن ابوعلی در مقام سپهسالاری؛ پذیرش قدرت او از جانب دولت مرکزی؛ تقسیم قدرتی ناگزیر میان دو نهاد دیوان‌سالاری ارتش. امری که در این برهه زمانی، کفه قدرت نظامیان را آشکارا سنگینی بخشیده بود (kamoliddin, 2011: 199).

یکی دیگر از دوره‌های حساس تقابل میان مقام سپهسالار و امیران سامانی را دو تن از برجسته‌ترین امرای نظامی و سپهسالاران این دوره، یعنی ابوعلی سیمجور و فائق خاصه، رقم زدند. اهمیت تحرکات این دو در دوره امیر نوح از چند منظر اهمیت داشت: نخست اینکه تداوم برخورد نهاد نظامی و در رأس آن سپهسالار با مرکز قدرت سامانیان با تحرکات این دو وارد مرحله جدیدی شد؛ دوم اینکه برای نخستین بار در تاریخ سامانیان، فرماندهان نظامی و سپهسالاران به منظور تغییر وضع موجود در درون ساختار سیاسی سامانیان، به تحریک و تشویق نیروهای خارجی اقدام می‌کردند و هم‌زمان نیز گرایش امیران سامانی را به جانب دیگر نیروهای ترک، یعنی خاندان سبکتکین، سرعت بخشیده بود؛ پس برای نخستین بار بود که این رویکردهای معطوف به کمک‌گرفتن از نیروهای خارجی رخ می‌داد.

دیدن پیشروی قدرتی جدید ناخرسند نبودند. به هر حال، بغراخان دوباره فائق را به حکومت بلخ منصوب کرد و پایتخت را ترک کرد. ابوعلی در نیشابور بود و نوح نامه‌ای برای فرستاد و برای باز پس گرفتن تاج و تخت خود از او استمداد جست. ابوعلی در ابتدا از کمک به نوح امتناع ورزید؛ اما سپس در تصمیم خود تجدید نظر کرد. کمک او ضرورتی نیافت؛ زیرا بغراخان در بخارا بیمار شد و شهر را رها کرد و پس از ترک سمرقند و عزیمت به سمت شمال، در میانه راه درگذشت. در تابستان نوح به بخارا بازگشت و نمایندگان بغراخان را به آسانی شکست داد (عتبی، ۱۳۳۴: ۸۷-۸۹؛ defremery, 1845: 59-60).

نزدیکی فائق خاصه و ابوعلی سیمجوری به هم، به تمایل امیر نوح سامانی به جانب سبکتکین و فرزند او محمود فزونی بخشید. در واقع، امیر سامانی گذشته از سبکتکین از خوارزمیان و دیگر شاهان دست‌نشانده، از جمله امیر جوزجانان و غرجستان و امیر گرگانج، نیز استمداد جست (عتبی، ۱۳۳۴: ۹۱-۹۰؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۱۵). با درک چنین فضایی است که می‌توان گفت پس از این دوره و با ورود این نیروهای ترک به مناسبات سیاسی سامانیان، نیروهای درگیر در ساختار قدرت متعددتر شدند و از امیر سامانی قدرت ایجاد تمرکزی منسجم را سلب کردند. این تحولی بود که با تکاپوهای مداوم سپهسالاران رخ داده بود. امیر نوح در جنگی که در رجب ۳۸۴/اوت ۹۹۴ در خراسان با ابوعلی و فائق کرد، با کمک نیروهای جدید هم‌پیمان خود، دو سردار یاغی را به طور کامل شکست داد. ابوعلی و فائق به گرگان گریختند و در آنجا نیروهای تازه‌ای به دور خود جمع کردند. نوح به سبکتکین و پسرش لقب بخشید و محمود را به جای ابوعلی به سپهسالاری و حکومت خراسان منصوب کرد (عتبی، ۱۳۳۴: ۹۳-۹۲؛ فرای، ۱۳۶۳: ۲۲۲).

در طولانی مدت، نتیجه چنین سیاست‌هایی تضعیف قدرت سامانیان و تقابل جدی‌تر نیروهای خارجی در شهرهای زیر سلطه سامانیان بود؛ یعنی جایی که در نهایت مملکت آنها میان نخستین امیران غزنوی و امرای ایلک‌خانی تقسیم شد. بنابراین تأثیر تکاپوهای ابوعلی سیمجوری و فائق خاصه بر تحولات این دوره بسیار عمیق و شگفت‌انگیز بود.

آغاز برخورد جدی‌تر میان امیر نوح با این دو شخصیت متنفذ هنگامی بود که امیر نوح ادامه امارت آل‌سیمجور را در خراسان موجب از دست رفتن آن ولایت پنداشت. او با آنکه پس از ابوالحسن ناچار پسرش ابوعلی سیمجور را در امارت خراسان تثبیت کرد، پنهانی فائق خاصه را از هرات به دفع او تحریک کرد. ابوعلی بر فائق چیره شد و امیر بخارا ناچار شد امارت خراسان را با لقب عمادالدوله و عنوان سپهسالار ابوعلی تفویض کند (عتبی، ۱۳۳۴: ۸۰-۷۸؛ فروزانی، ۱۳۸۱: ۷۱ و ۷۳)؛ اما ابوعلی که در این ماجرا از سوءظن امیر بخارا در حق خویش مطمئن شد از آن پس در برابر دربار بخارا شیوه تمرد پیش گرفت. ابوعلی با آنکه نام نوح را از خطبه نینداخت به خود عنوان امیرالامرا المویذ من السماء داد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۱۴). به قول گردیزی: «هر استخفافی که بتوانست به امیر نوح بکرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹).

تضعیف بیشتر امیر سامانی و در مقابل قدرت‌گیری ابوعلی سیمجوری به اندازه‌ای بود که حتی تلاش او برای تقسیم مملکت سامانی میان خود و امیر ایلک‌خانی بعدها در منابع بازتاب پیدا کرد (میرخواند، ۱۳۳۹: ۲۴۵). از این رو مشخص می‌شود این ابوعلی بود که قراخانیان را به تهاجم به مملکت سامانیان فراخوانده بود. داستان‌های نامطمئنی که درباره این دعوت‌ها در منابع آمده است این گمان را برمی‌انگیزد بیشتر مردمی که در قلمرو سامانی به سر می‌بردند از

این البته پایان تحرک‌ها و فعالیت‌های فائق و ابوعلی سیمجوری نبود. کما اینکه فائق دوباره به امیر ایلک‌خانی پناهنده شد و ابوعلی نیز پس از مدت‌ها روابط پرفرازونشیب با دربار سامانی و در حالی که قدرت سبکتکین و فرزندش محمود هر روز فزونی می‌یافت، به آخرین روزهای حیات پرتنش خود نزدیک شد (فرای، ۱۳۶۳: ۲۲۲). این زمانی بود که حضور ابوعلی سیمجوری در بخارا نگرانی‌هایی برای سبکتکین ایجاد کرده بود و بنابراین رسولانی به بخارا اعزام کرد و پیام داد تا «ابوعلی در بخارا باشد خراسان آرام نگیرد. او را به غزنین باید فرستاد تا فتنه‌ها همه فرو خفتند» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۲۶۲).

آخرین نمونه از نقش و تأثیر سپهسالاران در تضعیف و سقوط دولت سامانیان را می‌بایست در آخرین ماه‌های حیات این سلسله جست‌وجو کرد؛ جایی که دوباره تحرک‌های سپهسالار بکتوزون دوره‌نهایی از این روند رو به افول را رقم زد و اقدامات او در حکم آخرین کشمکش‌های سیاسی در درون ساختار سیاسی سامانی قلمداد شد. بکتوزون هنگامی موفق شد مقام سپهسالاری را به دست آورد که امیر سامانی، ابوالحارث منصور دوم، خلا قدرت ناشی از مرگ سبکتکین را در خراسان احساس کرده بود. این تغییر در کنار قدرت فزاینده فائق در بخارا و تحریک‌های او با هدف ورود ابوالقاسم سیمجور، عضو جوان‌تر خاندان سیمجوری، به‌منظور دخالت در اوضاع کنونی، در آخرین روزهای حیات سامانیان دوره پرتنش دیگری را رقم زد.

می‌بایست ماجراجویی محمود غزنوی جوان را نیز به این نیروها افزود که اکنون و پس از مرگ پدر، درصدد بود در تحولات این دوره نقش تأثیرگذارتری ایفا کند. درواقع، محمود می‌خواست حکومت تمام خراسان به او بازگردانده شود. فائق و بکتوزون که می

ترسیدند مبادا منصور دوم به‌نفع محمود به آن دو خیانت ورزد، در صفر ۳۸۹ق/۹۹۹م، منصور را از پادشاهی خلع کردند و بر دیدگانش میل کشیدند و ابوالفوارس عبدالملک، برادر جوان‌تر او، را به امارت نشانند (عتبی، ۱۳۳۴: ۱۳۱؛ گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷۷). به قول اشپولر: «این انقلاب درباری بخارا که طی آن منصور دوم در نتیجه توطئه اشراف به رهبری بکتوزون و فائق توقیف و نابینا شد و برادرش عبدالملک دوم جایگزین وی شد، به محمود غزنوی فرصت داد که دوباره به عملیات نظامی دست بزند» (اشپولر، ۱۳۷۳: ۱۹۵).

در ابتدا میان محمود و این عناصر متمرّد صلح کوتاه‌مدت و شکننده‌ای اجرا شد؛ اما تقابل دو طرف امری ناگزیر بود. آنها از غلبه بر محمود عاجز شدند. جنگ از سر گرفته شد و محمود در حوالی مرو، بر متحدان شکست قاطعی وارد آورد. پیروزی که در پایان این جنگ نصیب محمود شد، تسلط بر خراسان را برای او به ارمغان آورد و به این ترتیب، محمود با فتح خراسان و تسلط بر بلخ و هرات موفق شد تمام قلمرو سامانیان در قسمت سفلی جیحون را در اختیار خود بگیرد. این‌گونه، عمر دولت سامانیان در تمام خراسان و ماوراءالنهر به پایان رسید. ترکان مسلمان کاری را به انجام رساندند که ترکان کافر از عهده آن برنیامدند. قراخانیان دودمان سامانی و حکومت ایرانیان را برانداختند و از آن پس، آسیای میانه به دست ترکان افتاد (عتبی، ۱۳۳۴: ۱۳۳-۱۳۲؛ فرای، ۱۳۶۳: ۲۲۲).

سپهسالاران و وزیران: غلبه تدریجی شمشیر بر قلم
یکی دیگر از تأثیرهای مهمی که قدرت‌گرفتن تدریجی نظامیان و در رأس آنها سپهسالار بر روند تضعیف تدریجی دولت سامانی برجا گذاشت، مواجهه و تقابلی بود که میان این مقام با وزیران رخ داد. این

پس از مرگ احمد بن اسماعیل در کارها پریشانی افتاد و ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی که مربی و وزیر این امیر هشت ساله بود به کمک حمویه بن علی، سپهسالار، موفق شد نظم و امنیت را برقرار کند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۱۹۳/۲ و ۱۹۴). جیهانی مردی بود که به قول بیهقی: «در آیین ملک‌داری و از آن جمله هر چه رسم‌های نیکو بود در درگاه بخارا معمول کرد» (بیهقی، ۱۳۵۰: ۶۱۷). حمویه بن علی، سپهسالار، کسی بود که از همان ابتدا، در حفظ نظم و امنیت ملک مددکار و دستیار جیهانی و حافظ و حارس واقعی دولت نصر بود. اختلاف این دو مقام برتر حکومتی دامنه‌ای به وسعت نمونه‌های بعدی نیافت؛ اما از ظرفیت‌های بالقوه اختلاف میان این دو مقام پرده برداشت. امری که البته با موفقیت وزیر همراه شد.

چالش میان سپهسالار ابوعلی چغانی و وزیر ابوالفضل محمد بن احمد نمونه دیگری از این دست اختلاف‌ها بود. البته این نمونه با الگوی پیشین تفاوت‌های آشکاری داشت؛ از جمله اینکه وجود امیری تضعیف‌شده و حضور پررنگ‌تر عناصری مانند فقها و تلاش آنان به منظور دخالت در امور سیاسی، نیروهای درگیر در مناسبات قدرت را متنوع‌تر و متکثرتر می‌کرد و البته کنترل آنها را نیز سخت‌تر می‌کرد. به نظر می‌رسید وزارت ابوالفضل محمد معروف به حاکم جلیل، وزیر نوح بن نصر، بنابر پاره‌ای روحیه‌های شخصی و نیز ناآگاهی‌های مدیریتی، نخستین اختلاف‌ها را میان این کانون‌های قدرت ایجاد کرده بود. بنابراین، همچنان که در منابع گزارش‌هایی در این باره درج شده است، وزارت او بر فقر خزانة و نارضایی لشکر و پریشانی عامه افزود و تلاش او در رفع این دشواری‌ها بی‌حاصل ماند. ابوالفضل وزیر شصت میلیون درهم به لشکریان داد و با این حال، هیچ‌کس از او خشنود نشد. در اطراف مملکت نیز

امر، بنابر ماهیت خشونت‌آمیز نظامیان و نیز تضعیف مقام امیر سامانی، به مثابه مهم‌ترین منبع و منشأ حامی وزیر در این دولت، غلبه نهایی را به سود نظامیان و سپهسالاران رقم زد. امری که در نوع خود تأمل‌برانگیز و بسیار پراهمیت بود. این غلبه نشان می‌داد بر هم خوردن تناسب قدرت به نفع نظامیان در نظام و ساختار سیاسی سامانیان، در درجه نخست اقتدار مقام وزارت را به چالش می‌کشید.

تضعیف مقام وزیر، در مقام مهم‌ترین شخصیت دیوانی سیاسی پس از امیر سامانی، تضعیف اقتدار کل حکومت را در سایر حوزه‌های مالی، دینی اعتقادی، فرهنگی و سیاسی به همراه می‌آورد. نتیجه چنین روندی این بود که در اثر تضعیف وزیر، دخل و تصرف نظامیان در اداره امور بازتر می‌شد و این امر، بنابر ماهیت اقتدارگرایانه و دور از تخصص نظامیان، به تضعیف بیشتر ساختار اقتدار سیاسی منجر می‌شد. در اینجا، در نمونه‌هایی از این مواجهه‌ها و تقابل‌ها تأمل می‌شود تا نشان داده شود اقتدار سپهسالار و در مقابل، تضعیف وزیر چگونه بر اقتدار سامانیان هزینه‌های بسیار گزافی تحمیل می‌کرد. اقتداری که از همان دوره‌های نخستین، خود را مدیون و مرهون نبوغ و تسلط وزیران می‌دانست.

در دوره اوج قدرت سامانیان، یعنی زمانی که وزیران مقتدر در کنار امیران قدرتمند مهم‌ترین عناصر ساختار سیاسی سامانیان را تشکیل می‌دادند، نخستین زمزمه‌های اختلاف میان دو نهاد وزارت و ارتش مشاهده می‌شد. در این دوره، ویژگی اصلی اختلاف‌ها این بود که اقتدار وزیر و نیز حفظ جایگاه متمرکز و باثبات امیر سامانی تکاپوهای معطوف به قدرت سپاه سالار را با موانع جدی مواجه می‌کرد. مهم‌ترین تقابل این دوره را باید در اختلاف میان سپهسالار حمویه بن علی و وزیر ابو عبدالله جیهانی دانست.

شورش‌هایی روی داد که برای دفع آنها پول و لشکر لازم بود؛ اما پول و لشکری وجود نداشت (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۷۵).

این تحولات راه را برای اعمال نفوذ عالی‌ترین مقام نظامی، یعنی سپاه‌سالار، هموار کرد و این زمانی بود که امیر سامانی، به تحریک وزیر، ابوعلی چغانی را به علت آنچه تحریک سپاهیان به شورش خوانده بودند، از منصب سپاه‌سالاری عزل کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۱۷۷؛ kamoliddin, 2011: 225). با وجود تمامی این رخدادها، برای وزیر فقیه سامانی سرنوشت اندوه‌باری رقم زده شد و آن اینکه ناراضیان لشکر، گویا با موافقت پنهانی امیر نوح که خود از این وزارت به ستوه آمده بود، وزیر را دستگیر کردند و به قتل رساندند (جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۰۹/۲). آنچه به تبع این رخداد تأمل برانگیز به وقوع پیوست، تاحدودی درخور پیش‌بینی بود و آن اینکه اقتدار مقام سپهسالار فزونی گرفت و پس از این دوره و با چیرگی خشونت‌آمیزی که بر وزیر اعمال شد، این مقام موفق شد در مناسبات قدرت، نقش خود را به صورت بسیار جدی‌تری ایفا کند.

بنابراین، همین‌الگوی چیرگی نهایی سپهسالار بر وزیر، پس از این دوره و تا پایان عمر حکومت سامانیان به‌کرار تداوم یافت. دوره امارت عبدالملک و وزیرش ابوجعفر عتبی نیز از چنین مواجهه‌ای خالی نبود. گویا خالی شدن خزانه و به دنبال آن نارضایتی نظامیان، وقایعی بود که عزل عتبی را از مقام وزارت در پی آورده بود. ابومنصور عبدالرزاق پس از عتبی مقام وزارت یافت. کسی که به قول گردیزی: «مردی پاکیزه بود و ر رسم‌دان و نیکو‌عشرت که رسم‌های نیکو نهاد و به مظالم نشست و حکم میان دشمنان خود کرد و انصاف رعایا از یکدیگر بستد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۲؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۲۰۶).

باید دوره سپهسالاری عبدالرزاق را دوره‌ای استثنایی در تاریخ سامانیان دانست. استثنایی از این منظر که دوره زمامداری او با اتخاذ رویکردی فرهنگی همراه شد و همچنین، جدال میان وزیر و سپهسالار را به کمترین حد خود تقلیل داد. امری که بلافاصله پس از دوره عبدالرزاق دوباره از سر گرفته شد. در میان مورخانی که بعدها تاریخ سامانیان را نگاشتند تنها ابن‌اثیر است که به‌درستی، تلاش برای کنترل قدرت امرای نظامی را تلاشی شکست‌خورده می‌داند که «جز مزید اغتشاش و اضطراب در آن سامان حاصلی نداد» (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۱۳/۵۱ تا ۵۳).

دوره امارت نوح بن نصر و وزارت ابوعلی بلعمی فصلی دیگر از تاریخ مواجهه وزیر و سپهسالار در ساختار قدرت سامانیان بود. این فصل تمایز به این علت بود که تاحدودی برای نخستین‌بار بود که نزدیکی وزیر و سپهسالار، یعنی بلعمی و البتکین، عزل و نصب نهایی امیران سامانی را رقم می‌زد. این البته اتحادی نبود که ثباتی در آن مشاهده شود (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۴؛ جوزجانی، ۱۳۴۲: ۲۱۱) و پس از مدتی، بار دیگر فشارها به مقام وزیر از جانب سپهسالار از سر گرفته شد. این بار البته یکی از سپهسالاران مقتدر در تاریخ سامانیان، یعنی ابوالحسن سیمجوری، بود که با وزیر به چالشی سهمگین خورده بود. وزیر جدید، ابوالحسن عبدالله بن احمد عتبی، از خاندان عتبی بود. این در حالی بود که ابوالحسن سیمجوری جدا از بخارا، ولایت خراسان داشت یا شاید این ادعا درست باشد که بر خراسان پادشاهی می‌کرد و وزیر جدید تنها موفق شد در ظاهر تملق سیمجوری گوید و در نهان، موقعیت وی را تباه کند. عتبی موفق شد حکم عزل سیمجوری را از امیر سامانی بگیرد؛ اما در نهایت این وزیر بود که

مقام سابق خویش دست یافت، براساس تجربه گذشته، می دانست که دربار بخارا دیر یا زود او را برکنار خواهد کرد؛ از این رو پیش دستی کرد و ضد سامانیان علم طغیان برافراشت و به حسن بن بویه (رکن الدوله) اظهار تابعیت کرد (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۶).

پس از طغیان ابومنصور عبدالرزاق، سامانیان ابوالحسن محمد بن ابراهیم (ابوالحسن سیمجور) را سپهسالار خراسان کردند و به او مأموریت دادند تا با ابومنصور عبدالرزاق نبرد کند. ابوالحسن سیمجور، در تعقیب ابومنصور، در حوالی خوبوشان با سپاهیان حسن بویه مواجه شد که به کمک ابومنصور آمده بودند. سرانجام این نبرد به غلبه ابوالحسن سیمجور ختم شد؛ اما برای دیگر سپهسالاران سامانی الگویی ایجاد کرد تا از این پس، حضور آل بویه را به مثابه گریزگاهی مطمئن در پس ذهن خود داشته باشند (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۵۷).

پناهندگی ابوعلی چغانی به دربار آل بویه نمونه دیگری از این دست اقدامات بود. ابوعلی که ابتدا در نبرد با رکن الدوله موفق شده بود او را به پرداخت مالیاتی بالغ بر دویست هزار دینار در سال به دولت سامانی موظف کند در ادامه، دربار بخارا را از این موضوع خرسند نیافت. نوح که از این صلح راضی نبود از ابوعلی در خشم شد و سپهسالاری و امارت خراسان را از او پس گرفت. ابوعلی گروهی از بزرگان نیشابور را به وساطت فرستاد و چون چاره نشد بر نوح شورید. ابوعلی که خطر را احساس کرده بود به قصد ری از خراسان خارج شد. رکن الدوله در ری او را به گرمی پذیرفت. رکن الدوله با استفاده از فرصت، در ری ابوعلی را به خدمت خویش خواند. امیر نوح در واکنش به این موضوع ابوعلی را از سپهسالاری خراسان برکنار کرد و مقام او را به

مقهور قدرت نمایی ابوالحسن سیمجوری شد و او وزیر را کشت (عتبی، ۱۳۳۴: ۵۹؛ فرای، ۱۳۶۳: ۱۳۶).

سپهسالاران و مواجهه سامانیان با آل بویه: دولت سامانی در سراسیمبی سقوط

در دوره حضور حکومت های محلی متقارن در شرق و مرکز ایران، قدرت هایی که مشروعیت خود را با شمشیر یا مشروعیت خلفای عباسی به دست آورده بودند تلاش کردند این حکومت های متقارن را تضعیف کنند و این یکی از الگوهای مهمی بود که مکرر تکرار شد. نمونه سامانیان و برخوردهای آنان با حکومت ها و امرای محلی اطراف نیز تاحدودی تابع همین الگو بود. با این تفاوت که برخوردهای سامانیان با دیگر امارت نشین های محلی به چالشی جدی در راه تداوم اقتدار آنها مبدل نمی شد و این آل بویه بودند که موفق شدند در مرزهای غربی سامانیان، به تدریج پایه های قدرت این خاندان را به ویژه در خراسان، به چالش کشند. در این میان مهم ترین نقش را سپهسالارانی ایفا می کردند که به هر علتی، با دربار مرکزی سامانی به مشکل برمی خوردند. در چنین فضایی، دربار آل بویه به مثابه پایگاهی برای تجدید قوای نظامی یا پناهندگی سیاسی در نظر گرفته می شد. این امر اختلاف های میان دو دولت را فزونی می بخشید؛ به گونه ای که شدت این اختلاف ها ضربه نهایی را بر اقتدار سامانیان فرود آورد.

نمونه هایی از نحوه ارتباط سپهسالاران سامانی با امرای آل بویه و ذهنیت آنان به یاری طلبدن از دشمن غربی نشان می دهد این امر چگونه تضعیف تدریجی اقتدار سامانیان را رقم می زدند. در سال ۳۴۹ق/۹۶۰م، دربار بخارا بدون هیچ بهانه ای ابومنصور را از مقام سپهسالاری کنار گذاشت. او پس از آنکه دوباره به

حکم نتیجه این کار حاصل آمد در واقع تأیید این فرضیه بود که نقش تأثیرگذار و نمایان سپاه‌سالاران مقتدر سامانی، به‌ویژه از دوره دوم حکومت آنها، بیش از هر پدیده دیگری در تضعیف سراسری آنها و سرانجام نیز پایان کارشان نقش ایفا کرد.

مشخص شد نقش پیچیده‌ای که این امرای نظامی ایفا کردند، از چندین جهت ساختار اقتدار حکومت سامانیان را به چالش کشیده بود. درگیری مداوم آنها با مقام وزیر از همان دوره‌های نخستین، تلاش برای برکناری امیران سامانی و جایگزین کردن امیرانی مطیع و سرسپرده، درگیری‌های مداوم میان مدعیان کسب مقام سپاه‌سالاری و نیز پیوند نهایی آنها با دربار آل بویه، در نقش رقیب همیشگی سامانیان، مجموعه‌ای از عوامل بود که سپاه‌سالاران سامانی در کانون آنها قرار داشتند و به‌نحوی بازیگران اصلی این تحولات نام گرفته بودند. از دوره دوم قدرت سامانیان، این اقتدار تدریجی راه را برای مقام وزیر در راستای تأثیرگذاری بیشتر بر جریان امور و ایفای نقشی تأثیرگذارتر و بدون خشونت‌تر مسدود کرد؛ همچنین روند حوادث را به دست مقام‌های نظامی داد که در اداره سیاست‌ورزانه حکومت تخصصی نداشتند و کار آنها نظامی‌گری و جنگ‌آوری بود.

کتابنامه

- . ابن اثیر، (۱۳۵۱)، *الکامل*، مترجم ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- . اشپولر، برتولد، (۱۳۷۳)، *ایران در قرون نخستین اسلامی*، ترجمه جواد فلاطوری، ج ۱، تهران: علمی و فرهنگی.
- . اقبال آشتیانی، عباس، (۱۳۸۵)، *تاریخ ایران بعد از اسلام*، ج ۶، تهران: نام.
- . بارتولد، واسیلی ولادی میروویچ، (۱۳۵۲)، *ترکستان*

ابوسعیدبکر بن مالک فرغانی واگذار کرد. رکن‌الدوله پس از مدتی از برادرش معزالدوله خواست فرمان امارت خراسان را از خلیفه المطیع‌الله (۳۳۴ تا ۳۶۳ ق/ ۹۴۵ تا ۹۷۴ م) برای ابوعلی جغانی بگیرد. به این ترتیب ابوعلی چغانی با حکم خلیفه المطیع‌الله و با همراهی سپاهی که رکن‌الدوله در اختیار او گذاشته بود، به خراسان رفت و بر نیشابور استیلا یافت و به نام خلیفه عباسی خطبه خواند (ابن‌اثیر، ۱۳۵۱: ۲۲۶/۱۳).

بنابراین خلیفه المطیع‌الله که در واقع مجری اوامر احمد معزالدوله بود، بنا به درخواست آل‌بویه و بدون اراده شخصی، فرمان امارت خراسان را برای ابوعلی چغانی فرستاد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۴۰/۲).

اتحاد فائق خاصه و ابوعلی سیمجور نیز که بعدها علیه امیر سامانی رخ داد، بار دیگر دو طرف را به جانب متحدانی خارج از سازمان سیاسی سامانیان سوق داد. امیر سامانی را سبکتکین غزنوی یاری کرد و به آن دو نفر، یعنی فائق خاصه و ابوعلی سیمجور، نیز فخرالدوله دیلمی کمک کرد. این نوع واکنش دو طرف برای غلبه بر دیگری، همچنان که در منابع آمده است، به پایان عمر اقتدار هر دو طرف انجامید. در واقع، این محمود غزنوی بود که با پشتوانه قدرت سبکتکین، به تدریج این سه کانون پراکنده و اکنون تضعیف‌شده قدرت، یعنی ابوعلی سیمجور به‌همراه فائق و بقایای آل‌بویه و نیز آخرین امیر سامانی را مقهور قدرت‌نمایی خود کرد (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۳۶۴؛ عتبی، ۱۳۳۴: ۱۳۱ تا ۱۳۳).

یافته‌های پژوهش

این پژوهش با طرح این مسئله انجام شد که نقش و تأثیر سپاه‌سالاران در تضعیف تدریجی و سرانجام سقوط سامانیان پرننگ و تأمل‌برانگیز بود. آنچه در

- صد او سیما.
۱. فروزانی، ابوالقاسم، (۱۳۸۱)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، تهران: سمت.
۲. -----، (۱۳۸۱)، سیمجوریان: نخستین دودمان قدرتمند ترک در ایران، شیراز: ایل شاهسون بغدادی.
۳. گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن الضحاک، (۱۳۶۳)، زین الاخبار، مصحح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۴. مرسلپور، محسن، (۱۳۹۶)، بررسی سپاه و سپهسالاری در عصر سامانیان، فصلنامه مطالعات تاریخ انتظامی، ش ۱۲، ص ۲۵ تا ۴۴.
۵. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، (۱۳۶۵)، التنبیه و الاشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چ ۲، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. میرخواند، محمد بن سیدبره — ان الدین، (۱۳۳۹)، روضه الصفا، تهران: کتابفروشی های مرکزی خیام و پیروز.
۷. نرزشخی، محمد بن جعفر، (۱۳۵۱)، تاریخ بخارا، ترجمه ابو نصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیه: مدرس رضوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۸. Kamoliddin, shamsididin, (2011), The Samanids the first Islamic Local Dynasty in Central Asia, academic publishing Lambert.
۹. Defremery, Charles.f, (1845), histoire des samanids oriental press ,Amsterdam.
۱۰. Sunders.j.j, (1972), a History of medieval Islam , London.
- نامہ: ترکستان در عهد هجوم مغول، ترجمه کریم کشاورز، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۱. باسورث، کلیفورد ادموند، (۱۳۷۲)، تاریخ غزنویان، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
۱۲. بیهقی، ابوالفضل محمد، (۱۳۵۰)، تاریخ بیهقی، مصحح خلیل خطیب رهبر، تهران: امیرکبیر.
۱۳. ترکمنی آذر، پروین و پرگاری، صالح، (۱۳۸۵)، تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفاریان و علویان، تهران: سمت.
۱۴. جوزجانی، منہاج سراج، (۱۳۴۲)، طبقات ناصری، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
۱۵. خواندمیر، غیاث الدین بن ہمام الدین، (۱۳۵۳)، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، مقدمه به قلم جلال الدین همائی، تصحیح متن زیر نظر محمد دبیر سیاقی، تهران: کتابفروشی خیام.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۷)، تاریخ مردم ایران، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
۱۷. عتبی، محمد ابن عبدالجبار (۱۳۳۴) تاریخ یمنی، ترجمه ابوالشرف ناصح ابن ظفر بن سعد جرفدقانی، بتصحیح و تحشیه علی قویم، تهران: چاپخانه فردین.
۱۸. عوفی، سدیدالدین محمد، (۱۳۶۲)، جوامع الحکایات و لوامع الروایات، جزء دوم از قسم دوم، با مقابله و تصحیح امیر بانو مصفا (کریمی) و مظاهر مصفا، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۹. فرای، ریچارد نلسون، (۱۳۶۵)، بخارا دستاورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران: علمی و فرهنگی.
۲۰. -----، (۱۳۶۳)، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، چ ۲، تهران: